

محاكمه‌ای در مناظره عارف سمنانی با شیخ اکبر، ابن عربی

حامد ناجی اصفهانی

در این گفتار برآنیم که نظری گذرا بر چند حاشیه برجای مانده از ابوالمکارم علاءالدوله سمنانی برفتوحات مکیه ابن عربی بیفکنیم و به بررسی کیفیت محاكمه صدرالدین محمدشیرازی برآن پردازیم.

بنا به گزارش تراجمی، حضرت علاءالدوله سمنانی در اواسط عمر خویش به مناقضه و نقد آرای ابن عربی اهتمام داشته ولی در پایان عمر به اشارت وی تمام آثار قلمی او که حاکی از این مناقضت بوده، نابود شده است، تا آن جا که هیچیک از آثار مکتوب وی اعم از چاپی و خطی نشانگر این معنی نیست.

در این بین صدرالدین محمد شیرازی در کتاب شریف اسفار و ایقاظ النائین^(۱)، پنج حاشیه از وی را برفتوحات مکیه نقل کرده و به نقد سمنانی بر ابن عربی اشارت کرده، و درصدد رفع و محاکمه عادلانه آن برآمده است، و چنانچه از ظاهر عبارات وی برمی آید، او این چند حاشیه را یا از حاشیه یکی از نسخ فتوحات نقل کرده و یا در یکی از نسخ کتاب «العروة» دیده است؛ چه از علاءالدوله در این مقام به «صاحب العروة» تعبیر کرده است، اگر چه در هیچیک از نسخ دستیاب العروة چنین مطلبی به نظر نرسیده است.

۱- این حاشیه را نیز جامی در مورد نفحات الانس ذیل احوال ملا عبدالرزاق کاشانی آورده است.

خلاصه نظر صدرالمতألهین در این مناظره چنین است: «انی لاظن أن الاختلاف بينه وبين الشيخ العربي إنما ينشأ في هذا الاشتراك في اللفظ، الموجب للاشتباه و المغالطة»^(۱).

بنابراین در دیدگاه صدرا، مناظره سمنانی و ابن عربی صرفاً لفظی است. پس از اظهار نظر صدرالحکماء، فیلسوف متأله ملّا مهدی نراقی، پس از نقل کلام وی، در رساله قره‌العیون، برمی‌آشوبد، و مناظره صدرالدین را به رشته نقد می‌کشد. وی بر این باور است که اختلاف مبنایی دیدگاه سمنانی و ابن عربی منشأ این اختلاف است. وی در این راستا گوید:

«ثم الحق أن المخالفة بين الشيخ و السيد و بين الطائفة الوجودية ليست لفظية، بل الحق أن النزاع بينهم معنوی، كما يظهر من حواشی الشيخ علاءالدوله فی الفتوحات، فإنه خالفه الشيخ الاعربی فی کُلِّ عبارة دالّة علی الوحدة، و ردّها»
از این رو جهت بررسی مناظره سمنانی با ابن عربی، ابتدا به نقل کلمات سمنانی اشاره می‌کنیم و سپس گذری به مبانی هستی‌شناسی او در این موضوع خواهیم داشت، و در پایان آنگاه به تحلیل و نقد آن اشارتی خواهیم داشت.

متن حواشی سمنانی بر فتوحات مکیه

۱- فتوحات: وجود مطلق عبارت از حقّ متّصف به تمام صفات است.

حاشیه: وجود حق عبارت از خالق متعال است نه وجود مطلق و نه وجود مقید.

۲- فتوحات: در هستی الامر جز وجود حقّ چیزی نیست

حاشیه: بلی، ولی به واسطه فیض جودش مظاهر وجودی ظهور یافته است، پس برای

فیض او وجود مطلق است، و مظاهرش وجود مقیدند و مفیض (یعنی خداوند متعال) وجود حقّ است.

۳- فتوحات: [حقّ تعالی] عبارت از وجود است نه چیز دیگری.
حاشیه: بلی، خداوند وجود حقّ است در فعلش وجود مطلق است، و اثرش وجود مقید است.

۴- فتوحات: اگر هوشیار گردی و دریایی تو را بر امر بزرگی هشدار می‌دهم، او عین تمام اشیاء در ظهور است، او عین ذات اشیاء نیست، و منزّه و بلندمرتبه است، بلکه او خودش است و اشیاء اشیانند.

حاشیه: بلی، درست دریافتی، براین گفتار استوار باش!^(۱)

۵- فتوحات: پاک است خدایی که اشیاء را خلق کرد و او عین آن است.
حاشیه: ای مسیح خداوند از حقّ^(۲) خجالت نمی‌کشد؟ اگر از شخصی بشنوی که می‌گوید: مهرگین شیخ عین وجود شیخ است، از او در نمی‌گذری، بلکه بر او خشم می‌گیری، پس چگونه خردمندی چنین ناروایی را به خدا نسبت می‌دهد، توبه به درگاه خدای به‌جای آر تا از این گدار فراخی که دهریان و طبیعیان و یونانیان و شکمانیان^(۳) [هم] از آن دوری می‌ورزند، نجات یابی^(۴).

گذری بر مبانی وجودشناسی سمنانی

حضرت علاءالدوله سمنانی در کتاب کم نظیر «العروة لاهل الخلوّة والجلوة»

۱- اسفار، ج ۲، صص ۳۳۶-۳۳۷.

۲- کذا، در حق.

۳- کذا

۴- صفحات الانس، تصحیح دکتر محمود عابدی، صص ۴۸۹-۴۹۰.

که در واقع اعتقاد نافذ وی است پاره‌ای از مبانی خود را در این باره و نمایانده است، که در این جا به امهات آرای وی در ارتباط با موضوع خود اشاره‌ای خواهیم داشت. وی می‌گوید: «والقائل بأن الوجود عرض عام باعتبار أنه عارض على الالهية التي هي هياها الله تعالى بحكمته... لا يحوز تكفيره، بل يجب ارشاده بأن الوجود مادة الممكن و الهياة ماهية، و العرض هو الضعف اللاحق به عند تقييده بقيد الامكان و بعده عن حضرة الواحدة و أسره في أيوى الكثرة، فكيف يسوخ للعاقل أن يقول لامل الشيء أنه عرض»^(۱).

بنابر آنچه که بالصرح در ذیل عبارت آمده وجود، عارض بر اشیاء نیست و عین حقیقت اشیاء است، و یا به تعبیر مسامحه‌انگیز سمنانی چون وجود، ماده ممکن است. [چه بنابر تحقیق وجود بسان ماده نمی‌تواند باشد چه تمام حقیقت ماده صورت است.] شاید با مسامحه‌ای بتوان این عبارت سمنانی را نیز حمل بر اصالت وجود متعارف در حکمت مقایسه کرد.

و اما عجیب آن است که سمنانی درباره صدق وجود در حق تعالی مطلبی مغایر بنای فوق تأسیس کرده، که خلاصه آرای وی درین بخش در چند قسمت قابل تقسیم است.

۱- وجود عین ذات حق تعالی نیست بلکه صفت اوست: «والقائل بأن الوجود عین الذات باعتبار أن الذات كان الوجود سرمدی ازلی منزهاً عن یكون حالاً فیهِ أو طارياً علیه، لا یجوز تکفیر، بل تفهیمه بأن الوجود صفة، والصفة لا یقوم بنفسها، لا بد لها فی ذات تقوم به، و لا بد من سبق الذات علیها من حیث الذات»^(۲).

۱- العروة، ص ۴۱۰.

۲- همان، ص ۴۶.

بنا بدین عبارت، ذات حق که قبل از عروض وجود متحقق است، متصف به صفت وجود می شود.

۲- صفت وجود برای حق دائمی است. «والقائل بأن الوجود غیر الذات باعتبار السبق الذاتی و أنه صفته لا تقوم الا بالذات، لا يجوز تكفيره، لانه موجد عالم بأن الوجود و جميع صفات الله ثابت لذاته من الازل الى الأبد، منزه عن حدوث الشیء و طوله فيه، مقدّس عن أن تكون صفاته كالاعراض الطاریات على الاجسام المؤلفة و الجواهر المفردة، متعال عن أن تعنّره بوحدة ذاته كثرة الصفات و الاسماء^(۱)»
لذا هیچ یک از صفات حق متأخر از مرتبه ذات عارض بر او نمی شوند و ازلاً و ابداً در ذات او اعتبار می شوند.

عجیب آن است که سمنانی پس از نقل عبارات فوق گویی یک مرتبه از نظریه خود عدول کرده و به عدم عروض وجود بر واجب حکم کرده است. و می گوید:

«والقائل بأن الوجود عرض، يجب على المرشد تعليمه بحسن الارشاد و تفهيمه بالرفق و تشریحه من الجمل متدرجاً بأن يقدر معه أولاً بأن الوجود الحق الذي هو حق، الواجب وجوده أن يكون عرضاً^(۲)».

در پی این عبارت، سمنانی می کوشد تا اثبات کند که صدق وجود بر حق تعالی غیر صدق آن در سایر ممکنات است؛ زیرا صدق وجود بر حق، ازلی و ابدی است به خلاف سایر ممکنات «فاذا عرف و اقر بأن الوجود الحق منزّه عن أن يكون عرضاً طاریاً على الذات، والذات مقدّس عن أن يكون محل الشیء، فقل له: ان الذات

۱- همان، ص ۴۰۸.

۲- همان، ص ۴۰۹.

الذی هو شیء فرد قائم بنفسه مستغنی: بجمیع الوجوه عن غیره، لا تطلق الا علی الله تعالی عن الشریک، ولو احللقه أحد علی غیره بمعنی أن لا ید للصفات من شیء ینقوم به و سموه ذاتاً لکان مجازاً و باب المجاز واسع... فبین له أن حصول الممكن وجوده اذا ظهر علی وفق الارادة بسبب فعل الایجاد و عند تجلی لله بالصفة الواحده لیعرف، فصار الوجود أصل الممكن، و به شارک غیره من الوجودات الممكنة و بالهیئة المهیأة له»^(۱).

سمنانی پس از بیان فوق به اندماج در گفتار عربی خود و بالطرقه در ترجمه خود از العروة وجود رابه سه گونه تقسیم می‌کند: «پس چون فهم کرده باشد این مقال را، بگو وجود سه نوع است: یکی وجود حق که ازلی و ابدی است، و هیچ کس در آن صفت با وی شریک نیست.

دوم: وجود مقید که حق مخلوق است و صفت او از فیض ایجاد، آن وقت که حق خواسته ظاهر گشته.

سوم: وجودی است مطلق که فعل حق سبحانه می‌گوییم آن را، و آن وجود به مقیدات ظاهر، ظاهر می‌شود»^(۲).

و امابه محاذات آرای وجودشناسی وی باید توجه داشت که:

اولاً: سمنانی از معترفین به قاعده الواحد است: «والقائل بان لا یصدر من الواحد الا الواحد... معتصماً بحبل العقل السليم فی اثبات وحدة الذات و تنزیهه عن أن یكون مصادراً للصادرات المختلفة و الاعراض الطارئه، یجب تصدیقه و قد برهان العقل علی أن لا یصدر من الواحد الا الواحد»^(۳).

۱- همان.

۲- همان، ص ۱۰۸.

۳- همان، ۴۴۷.

ثانیاً: وی به سان امامیه در بحث تشبیه و تنزیه و جبر و قدر به موضوع اعتدال قایل است: «والقائل بأن لا جبر و لا قدر و لا تشبیه و لا تعطیل، فأن خیر الامور أوسطها، والأُم الوسط خیر الامم، لا حترازهم عن جانبی الافراط و التفریط و اجتنابهم عن علّق الموحّد المنزّه و تقصیر المقلّد المشبّه، وثیابهم علی الصراط المستقیم هو أعدل الفرق و أقرب الی الحق»^(۱).

تحلیل و بررسی آرای سمنانی

پیش از ورود به تحلیل آرای سمنانی، طرح مقدمه‌های زیر راهگشاست:

مقدمه اول:

* لفظ وجود از نظر حکیم در سه مورد به کار برده می‌شود:

الف) ذات شیء و حقیقت آن که منافی با عدم است، و صدق آن در شیء موجب نفی عدم از آن می‌شود، این معنی بر خداوند متعال قابل صدق است.
ب) معنی مصدری انتزاعی که از آن به هستی و بودن تعبیر می‌شود، وجود بدین اصطلاح بر هیچ ذاتی در جهان خارج صدق نمی‌شود، در نتیجه قابل صدق بر ذات الهی نخواهد بود.

نکته در خور توجه در این وجود، نسبت آن است، چه در حالات بسیاری با عدم جمع می‌شود. مثلاً گفته می‌شود «زید اکنون در خانه موجود است و در بازار موجود نیست»؛ یعنی در بازار معدوم است.
ج) به معنی وجدان (= یافتن) و رسیدن.^(۲)

۱- همان، ص ۴۱۵

۲- اسفار، ج ۲، ص ۳۳۳، ایقاظ النائمین، ص ۱۰.

مقدمه دوم:

* عروض وجود

در پیشگاه حکمی عروض وجود در دو جایگاه قابل بحث است:

الف) جایگاه تصویری، یعنی هر گاه در قضیه‌ای وجود محمول قضیه بود، ابتدا موضوع تصور شده، و وجود بر آن حمل می‌شود و بنا به اقتضای قاعده فرعیّت چون موضوع قبل از محمول باید اعتبار گردد، عروض وجود بر این موضوع بر ماهیت منفک از وجود خارجی در ذهن عارض می‌شود، و بدین گونه عروض وجود بر موضوع مصحح می‌یابد.^(۱)

ب) جایگاه خارجی، در جهان خارج به هیچ وجه عروض وجود بر ماهیت معتبر در موضوع قضیه صحیح نخواهد بود، زیرا فرض موضوع بدون اعتبار وجود آن محال است، جز آن که برای موضوع تحقیقی و رای وجود و عدم، اعتبار شود و به قول معتزله به جواز تحقق «ثابت» اعتراف شود.

پس در جهان خارج ماهیت منفک از وجود اعتبار نمی‌شود و بنابر مشرب اصالت الوجود، اصل در تحقق و جعل، وجود است نه ماهیت.

مقدمه سوم:

* تقسیم وجود

وجود از منظر حکیم به سان حصر عقلی در ماهیات دارای سه گونه اعتباری باشد که مقسم آن به تقسیم ثنایی در بحث «ماهیت لابشرط مقسمی» خوانده می‌شود و در بحث وجود، وجود مطلق الوجود نامیده می‌شود. حال این

۱- حکیم سبزواری در این رابطه گوید:

تصوراً واتحد الهویة

ان الوجود عارض المهیة

وجود متزاع کلی یا با قید اعتبار می شود و یا بدون قید، اگر بدون قید باشد، «ماهیت لابشرط قسمی» است و در موضوع وجود، وجود مطلق نامیده می شود. و اگر با قید اعتبار شود، این قید یا وجودی است و یا عدمی، اگر قید وجودی باشد، بدان «ماهیت مقیده» یا «مختلطه» گویند و در بحث وجود، وجود مقید خوانند. و اگر با قید عدمی اعتبار شود بدان «ماهیت بشرط لا» گفته می شود و در بحث وجود به نام وجود مطلق خوانده می شود.

تبصره:

در چگونگی اعتبارات ماهیت و تفارق لابشرط قسمی و مقسمی از سوی، و اعتبار لابشرط مقسمی به عنوان سایر اعتبارات، از سوی دیگر، بین علمای فلسفه اختلاف فاحشی وجود دارد، و آنچه که در تقسیم این اعتبارات بیان گردید بر مشرب حکیم سبزواری به فهم از آراء صدرا بیان شد.

و اما وجود در نظر عارف با یک انتخاب مبنایی آغاز می شود، با توضیح این که پاره ای از عارفان با تأثر از مشرب تنزیه، یا اطلاق وجود بر خداوند را غیر جایز دانسته و یا با تعدیل در مشرب خود، اطلاق وجود در واجب را در معنایی غیر از ممکن می دانند.

حال اگر اطلاق وجود بر خداوند جایز باشد، عارف خداوند را وجود مطلق خواند و سایر موجودات را وجود مقید، و جهت تفارق صادر اول با سایر موجودات، صادر اول را «حق مخلوق به» خواند، چه صادر اول تالی تلو اطلاق ربوبی است.

و اما اگر اطلاق وجود بر خداوند جایز نباشد، عارف صادر اول را وجود مطلق و سایر موجودات را وجود مقید می خواند.

در این مقام با توجه به تطویل این مقدمه، در خواهیم یافت که در کاربرد وجود مطلق باید به دو مسأله زیر توجه داشت:

اول: اطلاق در وجود مطلق حکیم، با وجود مطلق عارف دارای یک تفارق اساسی است؛ اطلاق در اصطلاح حکیمانانه از منشأ ابهام نشأت گرفته و در مقام مفهوم قابل اعتبار است، حال آن که اطلاق در عرف عارف در بر دارنده مفهوم سعه و بیانگر مقام مصداق است، وجود مطلق عرفانی، یعنی وجودی که در بردارنده تمام کمالات وجودی است و در پیشگاه حکمت متعالیه این وجود به اتخاذ حقیقت و رقیقت حایز تمام مراتب کمال امکانی است، چه «بسیط الحقیقه کل الاشیاء» در کمالات است، و «لیس بشیء منها» در نفی نقایص امکانی است، که در معیّت حضرت حقّ با سایر موجودات نیز از همین لطیفه روشن می شود.

دوم: وجود مطلق در پیشگاه حکیم با دشواریهای اساسی تری روبروست، چه حکیمان این واژه را بسیاری از مواقع بدون ذکر قرینه در یکی از موارد سه گانه کاربرد آن، به کار می برند؛ یعنی لابشرط مقسمی، قسمی و بشرط لا، اگر چه برخی با دقت تمام از واژه مطلق الوجود در لابشرط مقسمی استفاده کرده اند.

نتیجه:

با درایت و تعمق در مقدمات فوق، نقاط ضعف گفتار عارف سمنانی به وضوح قابل فهم است زیرا:

اولاً: در بحث عروض وجود بر حق تعالی سمنانی از سویی وجود را عارض بر ذات حق می داند و از سویی دیگر عین ذات حق می داند، حال آن که بحث عروض وجود بر حقّ، در مرتبه اعتبار ذهنی است نه در مرتبه خارج، زیرا بر خلاف رأی سمنانی در نقل وی که «الوجود الحق الذی هو حقّ الواجب وجوده لایجوز أن

یکون عرضاً» عدم عروض فقط مختص حق نیست بلکه در مقام مصداق و خارج، وجود هیچ موجودی عارض بر او نیست چه فرض عروض مساوق اعتبار «ثابت» بنا بر رأی معتزله است.

ثانیاً: گویی در اعتبار لفظ عروض نیز، مغالطه اشتراک لفظی دامگیر محقق سمنانی گشته، زیرا در مشرب اهل عرفان گاهی اوقات به ما سوی الله اطلاق اعتباری و عروضی می‌شود، آن عارف در این رابطه می‌گوید:

من وتو عارض ذات وجودیم مشبکهای مرآت شهودیم
صدرالحکماء نیز در این رابطه گوید: «و مایترائی من ظواهر کلمات
الصوفیة ان الممكنات أمور اعتباریة او انتزاعیة عقلیة لیس معناه ما
یفهم الجمهور»^(۱).

لذا در عبارت سمنانی، یکبار وی به عروض وجود در واجب حکم کرده و بار دیگر نفی کرده، و از سوی دیگر نیز در کل موجودات وجود را ماده ممکن دانسته و عرض را بیانگر ضعف امکانی و دوری از حضرت واحدیت دانسته است. و همین نقل با نگرش خوش‌بینانه می‌تواند طریق وجه جمع‌آرای عارف سمنانی باشد.

ثالثاً: با بازگشت به حواشی وی بر فتوحات روشن می‌شود که:

۱- بنا بر حاشیه اول او^(۲)، یا صدق وجود بر خداوند به مجاز و ناچاری است که این منافی رأی وی است چه شیخ خود او از عبارت وجود حق استمداد گرفته افزون بر آن که منافی عبارت العروة است. سمنانی در صدد وجود مطلق و مقید به اصطلاح

۱-الاسفار، ج ۲، ص ۳۱۹.

۲-وجود حق عبارت از خالق متعال است نه وجود مطلق و نه وجود مقید.

حکیمانه از حقتعالی است، حال آنکه عبارت محیی‌الدین وضوح در معنی اطلاق عرفانی ندارد و لذا اشکال وی وارد نیست.

۲- بنا بر حاشیه دوم، او از اطلاق وجود مطلق بر خداوند اباء دارد که در این صورت این رأی با اعتبار مشرب تنزیه در اتخاذ پیش فرض بنیادین وجودشناسی قابل تطبیق است، حال آن که بنا بر نقل عبارت العروه، او صدق وجود را بر واجب الوجود روا می‌داند که این با مشرب تشبیه سازگارتر است. «وجود» سمنانی نیز بنا بر العروه مشرب بین‌الامرین را اتخاذ کرده است.

۳- بنا بر حاشیه سوم، وی با تکرار مفاد حاشیه دوم، خداوند را «وجود حق» می‌داند که این تعبیر نیز دچار دو اشکال تحلیلی است.

الف: صدق وجود بنا بر رأی سمنانی، بر خداوند و سایر موجودات باید به اشتراک لفظی باشد، که در این صورت این مدعا با اصل «عدم جواز انتزاع مفهوم واحد از حقایق مشابه» ناسازگار خواهد بود؛ افزون بر آن که ادله اشتراک معنوی وجود، نافی این فرض است.

ب: تعبیر مکرر عارف سمنانی از خداوند به «وجود حق» با یک تأمل عقلانی مورد مناقشه است، اگرچه با تفسیری دیگر شاید قابل توجیه باشد.

بنا بر آنچه از مباحث قضایا در منطق مستفاد است، در صورت صدق یک قضیه به شرط آن که قضیه معرفه نباشد، می‌توان از نسبت حکمیه صرف نظر کرد، و موضوع و محمول را به صورت صفت و موصوف به کار برد. مثلاً در قضیه «این گل سرخ است» می‌توان پس از صدق قضیه، مفاد آن را با «این گل سرخ» بیان کرد و سپس همین عبارت را در موضوع قضیه دوم به کار برد و گفت: «این گل سرخ زیبا است». و می‌توانیم در صورت صدق قضیه، این عمل را تا بی‌نهایت تکرار کنیم، که این روند از

نظر منطقی گویای استحالة قضایای نظری به تصورات بدیهی ثانوی است.^(۱)

و اّمادر جریان قضایای منطقی نسبت بین موضوع و محمول در قضیه صادق یا باید به تساوی، و یا به عموم و خصوص من وجه بودن موضوع و محمول قضیه بینجامد و یا به صورت رایج تر با اهمیّت محمول از موضوع طرح شود.

حال با مراجعه به عبارت «الوجود الحق» یعنی تعبیر وصفی حاضر، صدق عبارت در گرو صدق قضیه بنیادی؛ آن است یعنی «وجود حق است»؛ افزون بر آن که در عبارت سمنانی حصر این عبارت - بویژه حق - در حضرت باری مستفاد می شود؛ حال آن که این طرح با تحلیل معانی سه گانه حق (گفتار مطابق با واقع، موجود بالفعل، و موجود زوال ناپذیر)^(۲) ناسازگار است چه مآلاً به اخصنیت محمول از موضوع می انجامد، اگر چه باز با مسامحه ای می توان این تعبیر را گویای همان قاعده بسیط الحقیقه دانست، و وجود آن را از طریق متعالیه اثبات کرد.

ولی با این حال نیز مشکل تعارض صدق وجود بر خداوند و سایر موجودات حل نخواهد شد، زیرا بنیاد قاعده بسیط الحقیقه بر جواز تشبیه است. خلاصه آن که اختلاف آرای علاءالدوله سمنانی و ابن عربی بیش از یک نزاع لفظی است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱- این طرح در هیچ یک از کتب منطقی و حکمی مورد بررسی قرار نگرفته است.

۲- رک: فارابی، فصوص الحکم، ص ۵۹. و برای چگونگی اطلاق این لفظ به خداوند نیز بنگرید به

مقاله نگارنده در دانشنامه قرآن پژوهی، ج ۱، صص ۹۵۰-۹۵۱.